

## تحول نقش دولت در اقتصاد

دکتر مهدی هداوند\*

علی سرزعیم\*\*

### مقدمه

نقش و وظیفه دولت در اقتصاد یکی از موضوعات چالش برانگیز در میان صاحب نظران اقتصادی است. در ایران معاصر وقتی سخن از وظایف دولت به میان می آید تصور می کنند که اکثر مسائل را دولت باید انجام دهد، مگر آنکه اثبات شود مداخله دولت امکان پذیر نیست. وقتی مشکلاتی حادث می شود و از مردم سؤال می شود که چه باید کرد، عموماً دولت را مسئول می دانند و معتقدند که دولت باید برای حل این مشکلات نقش آفرینی کند. در حالی که اصل بر این است که کلیه فعالیت های اقتصادی را باید بخش خصوصی و به طور کلی عوامل اقتصادی انجام دهند مگر در زمینه هایی که اثبات شود بخش خصوصی نمی تواند به طور مؤثر وارد شود. این موارد در اقتصاد اصطلاحاً «شکست بازار» خوانده می شود. در این موارد دولت باید به صورت مشروع مداخله و خدماتی را ارائه کند. منطق حاکم بر این اصل نیز روشن است، چرا که ناکارایی در بطن فعالیت دولتی نهفته است. فریدمن با مثال زیر به خوبی این واقعیت را تبیین می کند:

وقتی شما خرج می کنید احتمال دارد یا پول خودتان را خرج کنید یا پول دیگری را نیز ممکن است آن پول را به نفع خودتان خرج کنید یا به نفع دیگری. وقتی آدمی

---

\* دانش آموخته دکتری حقوق عمومی از دانشگاه شهید بهشتی

\*\* دانشجوی دکتری اقتصاد در دانشگاه میلان ایتالیا

با پول خود برای خود خرج می‌کند نهایت دقت را به کار می‌برد تا پول را به بهترین نحو مصرف کند. وقتی آدمی پول خود را برای دیگری خرج می‌کند (مثلاً برای هدیه)، باز تا حدودی تلاش می‌کند تا بهترین گزینه‌ای که رضایت بیشتری را برای دیگری فراهم می‌کند، انتخاب کند که معمولاً بهتر است پول نقد داده شود. وقتی فرد با پول دیگری برای خود خرج می‌کند دیگر قید لازم برای دقت در هزینه کردن پول را نخواهد داشت و بی‌مبالا خواهد بود. از آن بدتر وقتی است که آدمی پول دیگران را برای عده‌ای دیگر خرج می‌کند. در این حالت کمترین انگیزه برای اعمال دقت و وسواس وجود دارد. کارگزاران دولت معمولاً در چنین موضعی قرار می‌گیرند. (فریدمن، ۱۳۶۷)

### شکست بازار

همه مکاتب اقتصادی در قرن بیستم به رغم تفاوت‌هایی که در مورد نقش دولت قائل بودند، برای نقش دولت در موارد شکست بازار اتفاق نظر داشتند. مواردی که تحت عنوان شکست بازار شناخته می‌شوند عبارت‌اند از: ۱) کالاهای عمومی ۲) انحصارات ۳) عدالت اجتماعی ۴) تأثیرات بیرونی ۵) تقارن نداشتن اطلاعات

#### ۱. عرضه کالاهای عمومی<sup>۱</sup>

کالاهای عمومی کالاهایی هستند که دو ویژگی دارند: نخست آنکه برخلاف کالاهای دیگر، منع دیگران از مصرف آن ممکن نیست.<sup>۲</sup> اگر مدادی در اختیار من است معنای آن این است که در اختیار دیگران نیست و می‌توان مانع مصرف آنها از این مداد شد. پس مداد یک کالای خصوصی است، اما خیابان، هوای سالم، امنیت، نور خیابان‌ها و امثالهم مواردی هستند که مصرف افرادی از آنها مانع مصرف دیگران نمی‌شود. ویژگی دوم این کالاها تأثیر نداشتن مصرف یک فرد از مصرف افراد دیگر است.<sup>۳</sup> برای مثال مصرف یک نفر از هوای سالم، مصرف دیگری را از

۱. public goods

۲. non-excludable

۳. nonrival

این هوا کم نمی‌کند. همین موضوع در مورد پارک‌ها، خیابان‌ها، امنیت عمومی، بهداشت عمومی و مسائلی از این دست صادق است. تولید کالاهای عمومی باید بر عهده دولت باشد، در غیر این صورت بخش خصوصی به تولید کالاهای عمومی اقدام نمی‌کند، زیرا افراد دیگر می‌توانند بدون صرف هزینه‌ای از آن امکانات استفاده کنند. فرض کنید بخشی از جامعه حاضر شوند هزینه ایجاد امنیت را پردازند و امنیت لازم در شهر برقرار شود. در این صورت کسانی هم که برای این مقصود هزینه‌ای نپرداخته‌اند از این منفعت بهره‌مند می‌شوند. به این دسته افراد موج‌سوار<sup>۱</sup> یا طفیلی می‌گویند. با توجه به مطالب فوق روشن می‌شود که یکی از وظایف دولت‌ها تولید کالاهای عمومی مانند امنیت، بهداشت عمومی، محیط‌زیست سالم و مدیریت ترافیک است.

فرض کنید با پول دولت که متعلق به همه مردم است پارک یا راهی در نقطه‌ای از کشور ساخته شود. طبیعتاً تنها کسانی از این پارک یا راه استفاده خواهند کرد که در این منطقه تردد داشته باشند. از آنجا که همه مردم جزو استفاده‌کنندگان این امکانات نخواهند بود، با هزینه عموم مردم بخش کوچکی از جامعه بهره‌مند می‌شوند که چندان با عدالت سازگار نیست. به تعبیر ساده اقتصاددانان، در اقتصاد ناهار مجانی وجود ندارد. اگر جایی ناهار داده می‌شود حتماً از جیب کسی هزینه آن پرداخت می‌شود. اگر هزینه یک خدمت مستقیماً از دریافت‌کنندگان این خدمت اخذ نشود، طبیعتاً باید به صورت غیرمستقیم از جیب کل جامعه پرداخت شود. حال هر قدر بتوان یک کالای عمومی را به کالای خصوصی تبدیل کرد از نظر عدالت بهتر است.

به عنوان مثال اگر بتوان برای استفاده از بزرگراه عوارضی دریافت کرد، باید این کار را انجام داد، چرا که منطقیماً باید استفاده‌کنندگان از این جاده هزینه‌های ساخت و نگهداری آن را پردازند. برخی عوامانه گمان می‌کنند که گرفتن عوارض در چنین مواردی با رفاه جامعه منافات دارد. در مقابل چنین ذهنیتی باید گفت که خصوصی کردن کالاهای عمومی به نفع همگان از جمله فرد معترض است و با اصل عدالت

سازگار است؛ چرا که دیگران به هزینه ما از خدمات بهره‌مند نمی‌شوند.

## ۲. حذف انحصارات

در صورت حاکم شدن سازوکار بازار بر سازوکارهای اقتصادی و ایجاد رقابت، تعادل اقتصادی و حداکثرکارایی ایجاد می‌شود. گاهی در برخی بازارها شرایطی ایجاد می‌شود که یک بنگاه می‌تواند با اقدامات استراتژیک، دیگر رقبا را از میدان خارج کند و نوعی انحصار حاکم گرداند. از جمله این اقدامات استراتژیک می‌توان به جنگ قیمتی، متنوع‌سازی محصولات، تبانی بر سر قیمت‌گذاری و غیره اشاره نمود. وظیفه دولت است که در این مواقع مداخله کند و مانع از ایجاد این انحصارات شود.

شایان ذکر است که در مواردی که امکان رقابت تقریباً متفی است و اصطلاحاً انحصارات طبیعی خوانده می‌شود، دولت به شکل قیمت‌گذار و تنظیم‌کننده بازار حضور می‌یابد. نمونه آشکار این موضوع در شبکه و آب و فاضلاب و شبکه برق و تلفن است. در این موارد ممکن نیست که چند شرکت به رقابت پردازند و هر شرکت مستقلاً شبکه آب‌رسانی، برق‌کشی و خطوط مخابراتی ایجاد کند. در چنین مواردی یا دولت خود مستقلاً اقدام به فعالیت می‌کند یا در قیمت‌گذاری خدمات به عنوان تنها عرضه‌کننده در این عرصه مداخله می‌کند و جلوی رفتار انحصاری آن را می‌گیرد.

## ۳. تحقق عدالت اجتماعی

گرچه همه اقتصاددانان بر این اعتقادند که سازوکار رقابت حداکثرکارایی را ایجاد می‌کند، هیچ تضمینی نیست که منافع حاصل از این وضعیت به صورت متوازن در جامعه تقسیم شود. ممکن است بخش‌هایی از جامعه بیشترین استفاده را از این وضعیت ببرند و بخش‌هایی دیگر از حداقل مزایای آن بی‌بهره بمانند. در اینجا نیز وظیفه دولت آن است که بدون مخدوش کردن سازوکار رقابت، از روش‌هایی نظیر مالیات منافع حاصل از اقتصاد بازار را میان دیگر بخش‌های جامعه توزیع نماید. لذا بهبود توزیع درآمد و اتخاذ سیاست‌هایی برای بسط عدالت اجتماعی از جمله وظایف دولت در اقتصاد است.

#### ۴. تنظیم تاثیرات بیرونی

تأثیرات بیرونی یکی دیگر از مواردی است که مداخله دولت در اقتصاد را به دنبال دارد. برخی فعالیت‌های اقتصادی، تأثیرات مثبت یا منفی بر دیگر فعالیت‌های اقتصادی، اعم از تولید یا مصرف، دارد. نمونه آشکار تأثیرات منفی تولید یک کالا بر تولید کالای دیگر تأثیر منفی آلودگی‌های ناشی از صنایع بر تولیدکنندگان محصولات کشاورزی است. اگر دولت در این امر مداخله نکند، آثار منفی فعالیت‌های صنعتی بر فعالیت‌های دیگر به مرور ظاهر می‌شود. در برخی اوقات یک فعالیت بر فعالیت دیگر تأثیر مثبت دارد. مثال معروف این وضعیت رامی توان در تأثیرات مثبت ناشی از کندوداری بر باغ‌سیب مشاهده کرد. ممکن است در صورت عملکرد مستقل، بنگاه‌های اقتصادی بیش از حد مجاز و بهینه به ایجاد تأثیرات بیرونی منفی یا کمتر از حد مجاز به ایجاد تأثیرات بیرونی مثبت اقدام نمایند. در این موارد دولت باید وارد عمل شود و سازوکاری را در نظر بگیرد تا بنگاه‌های اقتصادی در حد مطلوب اجتماعی (و نه فردی) به ایجاد تأثیرات بیرونی بپردازند.

برای مثال برخی اعتقاد دارند که فعالیت‌های تحقیقاتی، آموزش‌های فراگیر عمومی و آموزش‌های دانشگاهی تأثیرات بیرونی مثبتی دارند که در صورت نبود حمایت و مداخله دولت چنین خدماتی کمتر از میزان بهینه اجتماعی عرضه می‌شود. لذا دولت مجاز است که در این قلمرو وارد شود و از ارائه چنین خدماتی حمایت کند.

#### ۵. مداخله در موارد اطلاعات نامتقارن

امروزه با طرح مفهوم اطلاعات و نقش مهم آن در تبادلات اقتصادی سرفصل جدیدی در حوزه اقتصاد مطرح شده که اصطلاحاً اقتصاد اطلاعات خوانده می‌شود. یکی از مواردی که در اقتصاد اطلاعات مطرح می‌شود، موضوع تقارن نداشتن اطلاعاتی میان عاملان اقتصادی است. تقارن نداشتن اطلاعات می‌تواند مانعی برای شکل‌گیری تبادلات اقتصادی و به یک معنا مانعی برای بازار تلقی شود. لذا این مورد نیز در زمره موارد شکست بازار قلمداد می‌شود. در دیدگاه‌های جدید،

وضعیت عدم تقارن اطلاعات فرصتی است تا دولت مداخله کند و با استفاده از اهرم‌های مختلف امکان تبادل میان مجموع‌های اقتصادی را بیش از گذشته فراهم نماید. (واریان، ۲۰۰۲)

در پایان ذکر این نکته ضروری است که حضور دولت در موارد شکست بازار که در بالا به آن اشاره شد بیشتر به شکل قانون‌گذار، تنظیم‌کننده و خریدار خدمات است و در موارد کمتری می‌توان نقش عرضه‌کننده را برای دولت قائل شد. عموماً در مواردی که دولت می‌خواهد مداخله کند (برای مثال در جایی پارک عمومی بسازد) از بخش خصوصی می‌خواهد تا این کار را انجام دهد و دولت هزینه ساخت پارک را تقبل می‌کند. در موارد کمتری دولت خود مستقیماً به عرضه کالاها و خدمات می‌پردازد. (سرزعی، ۱۳۸۷)

### تحول نقش دولت در غرب

مطالب گفته شده در بالا اساس و چارچوب فعالیت دولت است که سابقه آن به زمان آدام اسمیت می‌رسد. تحولات اقتصادی و سیاسی در غرب موجب شده است تا نقش دولت در طی زمان افزایش یابد. در قرن نوزدهم، اقتصاددانان و فیلسوفان سیاسی از حداقلی بودن دولت و نقش دولت به عنوان عرضه‌کننده کالای عمومی حمایت می‌کردند. در انتهای قرن نوزدهم، درجاتی از بازتوزیع به وظایف قانونی دولت افزوده شد که انعکاسی از مطالبات برای بازتوزیع ثروت از ثروتمندان به سمت فقرا با توجه به محبوبیت سوسیالیسم در بسیاری از کشورها بود. آموزش ابتدایی عمومی در این دوران گسترش یافته بود (وظایف بازتوزیعی و کالای عمومی را ترکیب می‌کرد) و نخستین نظام‌های بیمه اجتماعی حداقلی برقرار شد. رشد پرداخت‌های انتقالی یکی از حیرت‌آورترین تغییرات در مخارج دولت در شصت سال گذشته بوده است که از میانگین کمتر از ۱٪ GDP در حدود ۱۸۷۰ به صرفاً زیر ۴٪ در حدود ۱۹۳۷ (کمتر از آن اگر انگلستان حذف شود) به بیش از ۲۰٪ GDP در اوایل دهه ۱۹۹۰ افزایش یافت.

با وقوع بحران بزرگ در غرب در دهه سی میلادی دیدگاه کینز در میان اقتصاددانان فراگیر شد. کینز مداخله فعال دولت در مدیریت نوسانات اقتصادی را از

طریق سیاست مالی توصیه کرد. از این پس گرایش‌های متمایل به مداخله بیشتر دولت در اقتصاد گسترش یافت. پیشرفت‌ها در تئوری مالیه عمومی از قبیل برخورد ساموئلسن با موضوع کالاهای عمومی و نظریه پیامدهای بیرونی، مبنایی را برای نقش تخصیصی بزرگ‌تر دولت فراهم ساخت. این شاخه‌ها به‌خوبی در توصیف ماسگریو (۱۹۵۹) از وظایف تخصیصی، تشبیتی و بازتوزیعی دولت مدرن جمع‌بندی شد که کتابی پرنفوذ در اوایل دهه ۱۹۶۰ بود و هم اکنون سال‌هاست که به عنوان کتاب درسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. ایجاد نظام‌های کمونیستی و تأکید بی‌سابقه آنها بر عدالت موجب شد تا توجه به مسائل رفاهی و تأمین حداقل‌های لازم برای معیشت در دستور کار دولت‌های غربی قرار گیرد. پیامد این امر رواج دولت‌های رفاه در اروپای غربی بود. دولت‌های رفاه وظایف بیشتری برای خود قائل بودند و مداخلات بیشتری در زمینه‌های اجتماعی نظیر آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و غیره انجام می‌دادند.

این وضعیت تا دهه ۸۰ میلادی ادامه یافت و به مرور زمان تبعات منفی مداخلات دولت آشکارتر شد. در این دهه با روی کار آمدن تاچر در انگلیس و ریگان در آمریکا موج نئولیبرالیسم فراگیر شد. در این دو کشور تجدید نظر در سیاست‌های رفاهی در دستور کار قرار گرفت و خصوصی‌سازی سازمان‌های دولتی با سرعت زیاد انجام شد. همچنین بسیاری از مداخلات دولت در اقتصاد غیرمنطقی ارزیابی شد و حیطه فعالیت بخش خصوصی گسترش چشمگیری یافت.

برای درک بهتر موضوع کافی است تا به تخمین‌هایی که از اندازه دولت زده شده است مراجعه کنیم. تانزی و شوکنخت (۱۹۹۵) مخارج دولت را به صورت درصدی از GDP در نمونه‌ای از ۱۴ کشور صنعتی<sup>۱</sup> از اواخر قرن نوزدهم تا اواخر قرن بیستم ملاحظه می‌کنند. تا جنگ جهانی اول، میانگین (غیرموزون) ۸ تا ۹٪ GDP بود، رقمی که به ۱۵/۴٪ در ۱۹۲۰ و ۱۸/۳٪ در ۱۹۳۷ افزایش یافت.<sup>۲</sup> با رشد

۱. اتریش، بلژیک، کانادا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن، هلند، نروژ، اسپانیا، سوئد، انگلستان و ایالات-متحده.

۲. در این آمار آخری به استثنای آلمان، ژاپن و اسپانیا حذف شده است که همگی مخارج نظامی سنگینی در آن تاریخ داشتند.

اقتصادی قابل توجه زمان صلح پس از جنگ جهانی دوم، میانگین مخارج دولتی در بین این کشورها به  $28/5\%$  GDP در ۱۹۶۰،  $43/3\%$  در ۱۹۸۰ و  $49\%$  در ۱۹۹۴ در داده‌های آنها رسید. (درازن، ۲۰۰۰)

حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که دلایل افزایش اندازه دولت در کشورهای غربی چه بوده است و چه تحلیل‌هایی برای این پدیده عرضه شده است. یکی از تبیین‌های ارائه شده برای این مسئله ناظر به عرضه کالاهای عمومی توسط دولت است. برخی معتقدند که با افزایش درآمد شهروندان تقاضای آنها برای کالاهای عمومی افزایش یافته است. به عبارت دیگر با رشد اقتصاد و گسترش فعالیت‌های اقتصادی و بالا رفتن درآمد سرانه مردم، تقاضای کالاهای عمومی افزایش می‌یابد. در نتیجه مردم به دولت‌های بزرگ‌تر و کاندیداهایی رأی می‌دهند که وعده خدمات دولتی بیشتری دهند و به همین دلیل دولت‌ها رشد و گسترش می‌یابند. در توضیح این تبیین باید گفت که با پیچیده شدن جوامع، دولت‌ها نیز کارویژه‌های بیشتری پیدا می‌کنند و وظایف مضاعفی را متقبل می‌شوند. به بیان ساده اگر در دنیای ماقبل مدرن نقش دولت‌ها در ایجاد امنیت، صیانت از راه‌ها و احیاناً توزیع آب در مناطق کم‌آب خلاصه می‌شد در دنیای مدرن دولت‌ها نقش‌های مضاعفی یافته‌اند. مثلاً با رشد و گسترش موبایل و خطوط مخابرات تنظیم‌گری دولت در تخصیص پهنای باند به امری گریزناپذیر مبدل شده است. چنین نقشی در گذشته برای دولت‌ها به هیچ عنوان متصور نبود.

دنی رودریک<sup>۱</sup>، استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد، با نگاه به تجارت بین‌الملل توضیحی متفاوت برای رشد اندازه دولت داده است. از دید وی هرچه اقتصاد یک کشور بازرتر شود، این کشور در قبال نوسانات قیمت کالاهای وارداتی و صادراتی که به شکل شوک‌های رابطه مبادله ظاهر می‌شود آسیب‌پذیرتر خواهد بود. از این رو، دولت‌ها از طریق ایجاد برنامه‌های حمایتی مختلف از بیکاران و دیگر برنامه‌های اجتماعی می‌توانند ریسک چنین نوساناتی را برای شهروندان کاهش دهند. ارائه چنین خدماتی به دولت‌ها نیازمند صرف هزینه‌های فراوان است. از این رو، طی قرن

۱. Dani Rodrick



بیستم که پدیده جهانی شدن شدت گرفت هزینه‌های دولت نیز افزایش یافته و اندازه دولت بزرگ‌تر شده است.

تحلیل دیگر آن است که وقتی مردم در برخی مناطق متمرکز باشند، نیاز بیشتری به خدمات دولتی یعنی کالاهای عمومی و مداخلات دولت پیدا می‌کنند. در شرایطی که مردم در روستاهای پراکنده پخش هستند دولت‌ها نمی‌توانند کارکردهای مهمی داشته باشند. رشد شهرها در طی دو قرن اخیر عاملی است که به صورت طبیعی نیاز مردم به دولت را افزایش داده است، چرا که با تجمع انسان‌ها مقوله اقتصاد مقیاس مطرح می‌شود و تمرکز انجام برخی امور در نهاد خاص یعنی دولت، توجیه اقتصادی می‌یابد. به رغم اینکه این تحلیل، معقول و قابل قبول به نظر می‌رسد، تأیید تجربی چندانی برای آن پیدا نشده است (مولر، ۲۰۰۳).

محققان انتخاب عمومی بیشتر از این منظر به مسئله نگاه می‌کنند که چه کسانی از بزرگ شدن دولت بهره‌مند می‌شوند. از این رو، سه تبیین که می‌تواند مکمل هم باشد برای رشد و گسترش دولت عرضه کرده‌اند.

تبیین اول، مدعی است آن بخش از جمعیت که از بزرگ شدن دولت و ارائه خدمات دولتی بهره‌مند می‌شوند از این عقیده حمایت کرده و در انتخابات‌ها کاندیداهایی رأی می‌آورند که چنین دیدگاهی داشته باشند. برای مثال برخی مدل‌هایی که ملتزر و ریچارد (۱۹۷۸، ۱۹۸۱ و ۱۹۸۳) ساخته‌اند، نشان می‌دهد که هرچه کارایی فرد بیشتر باشد، نرخ مالیات پایین‌تر، یعنی دولت کوچک‌تر را ترجیح می‌دهد. لذا آن بخش از جمعیت که کارایی کمتری دارند و طبیعتاً به دلیل کارایی پایین‌تر دستمزد کمتری خواهند داشت، تلاش می‌کنند با رأی خود، نوعی بازتوزیع را از طریق دولت بزرگ ممکن سازند.

تبیین دوم، این است که گروه‌های ذی‌نفع از بزرگ شدن دولت‌ها منتفع می‌شوند. بر اساس ادبیات اقتصاد سیاسی و انتخاب عمومی، عاملان اجتماعی دو راه پیش رو دارند: (۱) با ارائه خدمت یا تولید کالا به جامعه تلاش کنند تا منابع مالی به دست آورند (۲) از طریق تشکیل گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفوذ به منابع مالی عمومی که در دولت انباشته می‌شود دسترسی یابند. حال هرچه دولت‌ها بزرگ‌تر باشند، این دسترسی می‌تواند امکان هم داشته باشد. لذا گروه‌های ذی‌نفع بزرگ شدن دولت‌ها را

تشویق و حمایت می‌کنند، چرا که به جای تلاش برای کسب پول از مردم می‌توانند پولی را که دولت به اجبار از مردم به شکل مالیات دریافت می‌کند به شکل راحت‌تری به خود اختصاص دهند.

تبیین سومی که محققان انتخاب‌عمومی عرضه‌کرده‌اند مربوط به نقش بوروکراسی‌هاست. بوروکراسی بخش ثابت و ماندگاری از جامعه مدرن است که حکومت مدرن بدون آن امکان بقا ندارد. اما مسئله آن است که فعالیت‌های دولتی چنان تخصصی شده است یا هزینه کسب اطلاعات در مورد این فعالیت‌ها چنان بالاست که نمایندگان سیاسی مردم نمی‌توانند نظارت مستقیم و درستی بر بوروکراسی داشته باشند. از سوی دیگر، بوروکرات‌ها نمی‌توانند به صراحت دستمزد خود را افزایش دهند، چرا که دستمزد کارکنان دولت در معرض دید همگان قرار دارد. لذا، بوروکرات‌ها این انگیزه را دارند تا از طریق گسترش بوروکراسی، افزایش تشریفات اداری، لوکس کردن محل کار و هزینه‌های بی‌دلیل مطلوبیت خود را افزایش دهند. (مولر، ۲۰۰۳)

#### نقش دولت در تئوری‌های اقتصاد توسعه

تحولات عملی در عرصه اقتصاد تغییراتی در حوزه نظری اقتصاد به همراه دارد. شاید بتوان ادعا کرد که هیچ حوزه‌ای در اقتصاد به اندازه اقتصاد توسعه در پنجاه سال اخیر تغییر و تحول نداشته است. تحولات اقتصاد توسعه عمدتاً حول نقش دولت در کشورهای در حال توسعه بوده است. این تحولات را می‌توان به سه مرحله تقسیم نمود:

در دوره اول، که از ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۹ ادامه یافت در تئوری‌های رایج اقتصاد توسعه برای دولت نقش کارآفرین و موتور محرک اقتصاد قائل بودند و معتقد بودند که دولت باید از طریق سرمایه‌گذاری‌های خود در بخش‌های مهم صنعتی تحرکی را در اقتصاد ایجاد کند و اقتصاد را از تعادلی در درآمد سرانه کم و فعالیت کشاورزی به سمت تعادل جدیدی مبتنی بر درآمد سرانه بالا و فعالیت صنعتی سوق دهد. تئوری‌های طرح شده آرتور لوئیس، روزنشتاین رودان، نورکس، سنگر، پریش، هیرشمن و لیبنشتاین غالباً مؤید دیدگاه فوق بودند. در این تئوری‌ها از مداخلات

دولت در جهت سرمایه‌گذاری و حمایت‌های مختلف از طریق وام ارزان و سوبسید برای شکل‌گیری بخش مدرن در اقتصاد دفاع می‌شود. همزمان در این تئوری‌ها درون‌گرایی اقتصادی و اعمال محدودیت‌های تجاری و صنعتی شدن مبتنی بر سیاست جایگزین واردات توصیه می‌شود. لازم به تذکر است که این تئوری‌ها هم‌زمان با دوران بازسازی اروپای بعد از جنگ و رونق ناشی از طرح مارشال (طرح کمک مالی آمریکا برای بازسازی کشورها) مطرح شد و توصیه‌های آن عموماً متأثر از این فضای اجتماعی و اقتصادی بود. (آدلمن، ۱۹۹۹)

در عمل به تدریج پیامدهای منفی اجرای این تئوری‌ها ظاهر و زمینه‌های ظهور تئوری‌های مخالف فراهم شد. لذا از دهه هشتاد موج جدیدی از تئوری‌های اقتصاد توسعه متأثر از غالب شدن فضای نئولیبرال در غرب به وجود آمد. بر اساس تئوری‌های جدید دولت باید نقش حداقلی خود را داشته باشد، زیرا به تجربه مشاهده شد که مداخلات دولت نه تنها موجب رشد اقتصادی نشده، بلکه به دلیل مخدوش کردن قیمت‌ها و نظام انگیزشی حاکم بر اقتصاد و تحمیل ناکارایی زیاد، خود به یک مانع توسعه تبدیل شده است. لذا اقتصاددانان توسعه انتظار داشتند که اگر دولت صرفاً آزادسازی قیمت‌ها و آزادسازی تجاری را انجام دهد، شرایطی به وجود خواهد آمد که بخش خصوصی خود راه را برای رشد و پیشرفت اقتصاد پیدا کند. برخلاف تئوری‌های قبل، تئوری‌های جدید بر برون‌گرایی اقتصادی تأکید کرده و از تعامل اقتصاد با اقتصاد جهانی استقبال می‌کنند.

در دهه هشتاد که برخی از کشورهای در حال توسعه نظیر مکزیک، ترکیه و برزیل ناتوانی خود را در باز پرداخت بدهی‌های سنگین بین‌المللی اعلام کردند و به تدریج تورم‌های تصورناپذیر برای ایرانیان (چند صد درصد تورم) ایجاد شد، سیاست‌های مبتنی بر ثبات سازی جاذبه بیشتری پیدا کرد. به دلیل اینکه بانک‌های خصوصی دیگر تمایل چندانی به اعطای وام به کشورهای در حال توسعه نداشتند، این تقاضاها به سمت نهادهای بین‌المللی نظیر بانک جهانی معطوف شد. نهادهای مذکور برای تضمین اینکه وام‌های داده شده هدر نرود و بتواند ضمن مؤثر واقع شدن بازگردانده شود، اعمال تغییرات سیاستی را شرط وام‌دهی در کشورهای متقاضی وام قرار دادند. این سیاست‌ها اصطلاحاً با عنوان سیاست‌های تعدیل ساختاری و یا

اجماع واشنگتن<sup>۱</sup> شناخته شد. (آدلمن، ۱۹۹۹)

این موضوع در ایران معمولاً به شکل دیگری منعکس می‌شود. مخالفان سیاست‌های اصلاح ساختار اقتصادی چنین عنوان کردند که این سیاست‌ها ابزارهایی هستند که امپریالیسم برای به زانو درآوردن کشورهای درحال توسعه طراحی کرده است. هدف اصلی از طرح آن این است که از ضعف کشورهای درحال توسعه که به شکل درخواست وام از نهادهای بین‌المللی ظاهر شده است برای دستیابی به اهداف شوم خود استفاده کنند. با توجه به اینکه این ذهنیت کماکان در ایران رواج دارد و به رغم گذشت سال‌ها از طرح آن در ایران، در انتخابات نهم ریاست‌جمهوری یک‌بار دیگر به شکل جدی مطرح شد، باید گفت که اجرای سیاست‌های اصلاح ساختار در ایران بیش از آنکه ناشی از توصیه نهادهای بین‌المللی باشد ناشی از تجارب داخلی بوده است. به تعبیر دیگر نظام تصمیم‌گیری و کارشناسی کشور با توجه به تجربه ناموفق اداره متمرکز اقتصاد در دوران جنگ خود به سیاست‌های اصلاح ساختار متمایل گشت بی‌آنکه از سوی نهادهای بین‌المللی توصیه خاصی را دریافت کند. رواج نظریات جدید اقتصاد توسعه البته نقش مؤثری در فراگیرساختن و به کارگیری سیاست‌های اصلاح ساختار داشت.

با فروپاشی بلوک شرق و تمایل کشورهای به جا مانده از آن برای حرکت به سمت اقتصاد بازار و همچنین رشد خیره‌کننده اقتصاد کشورهای آسیای جنوب شرقی، تجارب جدیدی به دست آمد که تئوری‌های جدید اقتصاد توسعه را باعث شد. بحران آسیای جنوب شرقی و همچنین ناکامی برخی از کشورهای اروپای شرقی، که اصطلاحاً کشورهای در حال گذار خوانده می‌شدند، در انتقال به اقتصاد بازار نقاط ضعفی را در سیاست‌های تعدیل ساختاری آشکار کرد. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین ضعف این تئوری‌ها نداشتن توجه کافی به نقش نهادها و حقوق مالکیت در کارکرد نظام اقتصاد بازار بود. صاحبان این تئوری‌ها مدعی بودند که در نبود نهادهایی قوی که بتوانند از حقوق مالکیت دفاع کند (قوه قضائیه) بر اعمال قواعد رقابت نظارت کند (دولت) و حمایت مالی مؤثری از فعالیت‌های اقتصادی به عمل آورد (نهادهای

۱. نهادهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در واشنگتن مستقرند و خزانه داری آمریکا نیز با این سیاست‌ها موافق بود؛ لذا به اجماع واشنگتن معروف شد.

بازار مالی)، نباید انتظار داشت که سازوکار مکانیزم اقتصاد بازار در یک جامعه بتواند اثرات مطلوب به دنبال آورد. تجارب به دست آمده از تجربه اروپای شرقی مؤید آن بود که توالی سیاست‌های اصلاح ساختار و همچنین سرعت اجرای آنها تأثیر قابل توجهی در توفیق و عدم توفیق این سیاست‌ها دارد.

این تحول نظری جدید همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد به نحو مخدوشی در ایران منعکس و طوری عنوان شد که گویی تئوری‌های جدید ناقص مبانی اقتصاد بازار هستند و اقتصاددانان بر نفی سیاست‌های تعدیل ساختاری اجماع دارند. باید توجه داشت که آنچه از اقتصاد نهادی به دست می‌آید نافی اقتصاد بازار یا سیاست‌های اصلاح ساختار نیست، بلکه تکمیل‌کننده آن محسوب می‌شود. برخی از کسانی که به دلیل گرایش‌های چپ و مخالفت با اقتصاد بازار، با سیاست‌های اصلاح ساختار مخالفت می‌کردند امروزه تئوری‌های فوق را دستاویز مخالفت خود قرار می‌دهند. برخی دیگر بدون توجه به اینکه آیا مشکلات عملی اقتصاد ناشی از اجرای سیاست‌های اصلاح ساختار بوده یا ناشی از اجرا نشدن آن بوده است، صرف مشکلات فوق را دلالت بر غلط بودن سیاست‌های اصلاح ساختار انگاشتند و چنین ترویج کردند که پیامدهای نامطلوب اقتصادی نظیر تورم ۵۰ درصدی در سال‌های ۷۳ و ۷۴ ناشی از اعمال سیاست‌های اصلاح ساختار بوده و این سیاست‌ها نه تنها در ایران، بلکه در هیچ کشور دیگری نتیجه مثبت به بار نیاورده است.

در مجموع باید گفت که از میان تئوری‌های گفته شده، تئوری‌های نسل اول به شدت در ایران رواج یافته است و در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. افرادی که به این تئوری‌ها گرایش داشتند تئوری‌های نسل سوم را به مرور پذیرفته‌اند و آن را ترویج می‌کنند. در این میان تئوری‌های نسل دوم که قرابت بیشتری با وضعیت ایران دارد به صورت محدود و ناقصی و احیاناً مخدوشی در ایران معرفی و ترویج شده است.

### گسترش دولت در ایران

نزدیکی ایران به شوروی موجب شد که از موج مدرنیته، گرایش‌های چپ و مارکسیستی بیشتر و سریع‌تر از گرایش‌های لیبرالیستی در ایران رواج یابد. به همین دلیل شاید مؤثرترین حزب سیاسی در ایران معاصر (حزب توده) با تمایل به سمت

مارکسیسم-لنینیسم شکل گرفت. این حزب توانست به رغم سرکوبی که همواره با آن روبرو بود در میان روشنفکران جامعه محبوبیت یابد و از میان دانشگاهیان و روشنفکران به عضوگیری بپردازد و از این طریق دیدگاه‌های خود را به جامعه القا کند. لذا، تمایل به سمت دولتی شدن به تدریج در میان روشنفکران ایران رواج یافت. عامل مؤثر دیگر در رواج فرهنگ دولت‌گرایی در میان توده مردم و نخبگان سیاسی ایران اقدامات رضاشاه بود. وی پس از روی کارآمدن، موجی از دولتی‌گرایی را با خود به همراه آورد. تلاش‌های وی برای ایجاد زیرساخت‌ها از طریق دولت منتفی شد که به طور غیرمستقیم آیندگان را نیز تحت تأثیر خود قرار داد.

از سوی دیگر افزایش درآمد ایران از قبال صادرات نفت خصوصاً در سال ۱۳۵۳ موجب شد تا مسئولان وقت که سودای مدرن کردن سریع ایران را در سر می‌پروراندند مداخله بیشتر و بی‌سابقه‌ای در اقتصاد انجام دهند. این تاریخ به بعد حضور دولت به عنوان مالک و بنگاهدار در اقتصاد ایران تثبیت شد.

سال‌های پس از انقلاب، باور عمومی در میان روشنفکران و سیاست‌مداران آن بود که بخش خصوصی تنها به دنبال سود است و سودجویی بخش خصوصی نه تنها هم‌جهت با منافع جامعه نیست، بلکه مخالف آن است. از این رو، دولت برای حراست از منافع عمومی موظف است تا آنجا که ممکن و ضروری به نظر می‌رسد در اقتصاد مداخله نماید. توجیه این مداخلات نیز حمایت از منافع کل جامعه عموماً و قشرهای آسیب‌پذیر خصوصاً در برابر سودجویی بخش خصوصی عنوان می‌شد. به این ترتیب حجم دولت بیش از پیش افزایش یافت و ناکارایی دستگاه‌های دولتی بیش از پیش حل‌ناشدنی می‌نمود. ملی‌کردن بسیاری از صنایع پس از پیروزی انقلاب اسلامی مصداق بارز این مسئله است.

در دوران جنگ تحمیلی احتیاط دولت در سپردن برخی امور به بخش خصوصی به دلیل اطمینان نداشتن از انجام وظایف فوق با سازوکارهای بازار و ریسک‌گریزی مسئولان وقت موجب گسترش بیش از پیش حجم دولت شد. جنگ تحمیلی و هزینه‌های دفاعی بخشی از هزینه‌های دولت را تشکیل می‌داد و بر بودجه دولت فشار می‌آورد. از سویی دیگر تکفل برخی از وظایف بخش خصوصی توسط دولت، هزینه‌های دولت را فزون‌تر می‌نمود. هرچه زمان می‌گذشت ابعاد این پارادوکس

گسترده‌تر می‌شد، تا آنکه جنگ به پایان رسید و شروع سیاست‌های تعدیل اعلام گردید.

ناکارایی صنایع و بنگاه‌های تحت پوشش دولت چنان فراگیر بود که دولت عملاً در اجرای نقش خود در ارائه خدمات مورد نیاز ناموفق شناخته می‌شد. از سویی سیاست‌های کنترل قیمت موجب ورشکستگی و زیان بنگاه‌های مذکور بود و دولت ناچار می‌شد هر ساله در بودجه خود مبلغی را بابت جبران زیان بنگاه‌های دولتی، که وظایف آن چندان سازگار با مأموریت و نقش اصیل دولت نبود، در نظر بگیرد و از سویی دیگر بودجه کافی در اختیار نداشت تا در زمینه‌هایی که باید به میزان کافی خدماتی ارائه کند هزینه نماید. به همین دلیل یکی از رئوس مهم سیاست تعدیل کوچک کردن حجم دولت و خصوصی نمودن برخی بنگاه‌ها و صنایع بود.

برای درک صحیح تحول نقش دولت در ایران می‌توان از شاخص‌هایی که برای سنجش اندازه دولت وجود دارد استفاده نمود. باید توجه داشت که اندازه دولت را برحسب دو معیار مداخلات بودجه‌ای و غیربودجه‌ای می‌توان تفکیک کرد. مداخلات بودجه‌ای اندازه دولت را بر حسب میزان مصرف دولت یا هزینه‌های دولتی نسبت به تولید ناخالص داخلی اندازه‌گیری می‌کنند. مداخلات غیر بودجه‌ای دولت را با عناوین میزان بنگاه‌داری و تملک بنگاه‌های اقتصادی، میزان مداخله در قیمت‌گذاری و ایجاد انحصارات و مقررات‌گذاری، می‌سنجند و این مداخلات غیربودجه‌ای از طریق شاخص آزادی اقتصادی مورد سنجش قرار می‌گیرد. بر حسب این شاخص نمره ایران در سال ۲۰۰۶، عدد ۵ بوده است که نمایانگر حجم بالا و بسیار شدید مداخلات دولت در اقتصاد است.

اندازه دولت در ایران در سال ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ رشد ناگهانی داشته است. این مقطع دقیقاً زمانی است که درآمد نفت ایران افزایش داشته است، اما به مرور زمان این اندازه کوچک شده و در حد ۱۸ تقریباً ثابت مانده است. این کاهش اندازه دولت هم زمان بر دو معنای خاص دلالت دارد.

دلیل اصلی از یکسو میزان مداخله دولت کاهش یافته که طبیعتاً امر میمونی است. بسیاری از کارشناسان معتقدند که سیاست‌های اقتصادی غلط در ایران معاصر به سال‌های ۱۳۵۳ و دوران وفور درآمدهای نفتی بر می‌گردد. تا قبل از این اقتصاد



ایران روندی منطقی و قابل قبول در جهت رشد اقتصادی داشت، اما از این مقطع به این سو، اقسام اشتباهات سیاست‌گذاری صورت گرفت و این خطاها دارای چنان اینرسی بودند که به سادگی قابل حذف نیستند. بنگاهداری دولتی و بزرگ شدن بوروکراسی نمونه‌ای از تبعات منفی آن سیاست‌هاست که هنوز اقتصاد ایران با آن دست به گریبان است و تاکنون نتوانسته بر آن فائق آید.

وجه منفی کاهش اندازه دولت این است که دولت منابع لازم برای ارائه مؤثر خدمات خود را در اختیار نداشته است. به عبارت دیگر، همان گونه که در ابتدای این نوشتار گفته شد، هدف اصلی از وجود دولت ارائه کالاهای عمومی است چرا که با عرضه این کالاهای عمومی است که تولید خصوصی رشد قابل قبول پیدا می‌کند. حال وقتی که دولت با درآمد کمی روبرو باشد، قادر نخواهد بود تا به طور مؤثر خدمات خود را عرضه کند. برای مثال تا زمانی که نیروی انتظامی بودجه کافی در اختیار نداشت، نمی‌تواند به طور مؤثر و قابل قبولی امنیت را برای شهروندان تضمین کند. با این نگاه می‌توان دریافت که کاهش اندازه دولت در ایران بر حسب شاخص هزینه‌های دولت به تولید ناخالص ملی نشان دهنده افت کیفیت خدمات دولتی به اقتصاد است. در واقع همان گونه که در مورد کشورهای غربی نیز گفته شد و مورد تحلیل قرار گرفت، رشد و توسعه اقتصادی این کشورها موجب شد تا دولت نقش فعال‌تری داشته باشد و بودجه بیشتری را به خود اختصاص دهد، چرا که کیفیت و حجم خدمات دولتی باید متناسب با میزان توسعه‌یافتگی اقتصاد ارتقا یابد.

### ظهور ایده حکمرانی نوین و گسترش ابزارهای اداری

به گفته رابرت دال و چارلز ا. لیندبلوم «در زندگی اقتصادی امروز امکانات موجود برای اقدام اجتماعی خردپسند، برای برنامه‌ریزی و مدیریت شهری، برای بهسازی و به طور خلاصه برای حل مسئله‌ها، وابسته به انتخاب از میان تخیل‌های با شکوه نیست، بلکه تا حد زیادی منوط به انتخاب از میان تکنیک‌های اجتماعی خاص است ... تکنیک‌ها و نه «ایسم‌ها» هسته مرکزی اقدام اجتماعی خردپسند در جهان غرب هستند».



هم اکنون در سرتاسر جهان بازانديشي اساسي درباره چگونگي برخورد با مسائل اجتماعي وجود دارد. ناکامي هاي رايج در هزينه و کارآمدی برنامه‌های دولت و ظهور باورهايی در نظريه‌های اقتصاد آزاد سؤالاتی جدی را در مورد ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و قابلیت‌ها و حتی محرک‌های بخش عمومی برانگیخته است. در بطن این بازانديشي، تحول بنيادين نه فقط در حوزه و اندازه فعالیت‌های دولت، بلکه در «فنون» اصلی ایجاد شده است.

گسترش وسیعی در «ابزارهای» عمل عمومی،<sup>۱</sup> وسایل<sup>۲</sup> یا شیوه‌هایی<sup>۳</sup> به وجود آمده است. که با استفاده از آنها با مسائل عمومی<sup>۴</sup> برخورد می‌شود. از آنجایی که عمده فعالیت دولت‌ها در گذشته محدود به عرضه مستقیم کالاها و خدمات توسط دیوان‌سالاری دولتی بوده است، اینک از مواجهه با انواع ابزارهای جدید حیران شده‌اند: وام‌ها، تضمین وام‌ها، کمک‌های بلاعوض، پیمان‌سپاری‌ها، مقررات‌گذاری اجتماعی، مقررات‌گذاری اقتصادی، بیمه‌ها، هزينه‌های مالیاتی، و بیش از اینها.

آنچه اهمیت این تحول و توسعه را بیشتر کرده این است که هر یک از این ابزارها فرآیندهای اجرایی، مهارت‌های خاص و سازوکارهای عملیاتی خاص به خود را دارند. با این همه، ابزارهای جدید مورد اشاره ویژگی‌های مشترکی نیز دارند: همه آنها تا حد زیادی غیرمستقیم هستند، همه آنها به شدت در دست‌بندی «اشخاص ثالث» قرار می‌گیرند: بانک‌های تجاری، بیمارستان‌های خصوصی، سازمان‌های تأمین اجتماعی، شرکت‌های صنعتی، دانشگاه‌ها، مهد کودک‌ها، سطوح دیگر دولت، تأمین‌کنندگان مالی و شرکت‌های پیمانکار. بدین ترتیب می‌توان این شیوه اقدام عمومی را «حکومت شخص ثالث» نامید، زیرا عوامل و مبانی اصلی سازمان‌های عمومی میان تعداد انبوهی از فعالان غیردولتی توزیع شده است. این وضعیت صرفاً به مفهوم واگذاری ساده وظایف وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی به مؤسسات خصوصی مقررات‌گذاری شده نیست. مسئله جدی دیگر چگونگی پاسخگویی دولت است،

---

۱. Public action.

۲. Instruments.

۳. Means.

۴. Public problem.

پاسخگویی در قبال عملکرد بازیگران شخص ثالث و نه سازمان‌های اداری، بازیگرانی که در عمل برنامه‌های دولتی را اجرا می‌کنند. در چنین فضایی ایجاد و بسط الگویی جدید ضروری است. الگوهای جدیدی که در این زمینه ارائه شده‌اند بعضی اوقات با نام «مدیریت نوین دولتی»، گاهی به نام «حکمرانی» به جای «حکومت» و گاهی نیز با عناوین «حکومت شخص ثالث» یا «حکمرانی غیر مستقیم» خوانده می‌شوند. در اینجا نظریه «حکمرانی نوین» بیشتر مدنظر است. پنج مفهوم اصلی برای تبیین این الگو یا رهیافت جدید مورد بررسی قرار می‌گیرند. جدول زیر به طور خلاصه این تحول را نمایش داده است:

### «الگوی حکمرانی نوین»

مدیریت دولتی سنتی	حکمرانی نوین
برنامه، سازمان اداری	ابزار
سلسله‌مراتب	شبکه
بخش عمومی علیه بخش خصوصی	بخش عمومی به علاوه بخش خصوصی
فرمان و کنترل	مذاکره و امتناع
مهارت‌های مدیریتی	مهارت‌های توانمندسازی

### الف - از «سازمان اداری» و «برنامه» به سوی «ابزار»

در قلب رهیافت حکمرانی نوین، گذار از «سازمان عمومی» یا «برنامه عمومی» یا «موردی» به سوی «ابزارها» یا شیوه‌هایی است که به وسیله آنها اهداف عمومی دنبال می‌شوند. این ابزارها همچون قارچ رشد کرده و تکثیر شده‌اند. استدلال اصلی «حکمرانی نوین» این است که این ابزارها ماهیت مدیریت دولتی و الگوی حل مسئله‌های عمومی را تغییر داده‌اند. در گذشته تأکید مدیریت بخش عمومی بر چگونگی اداره کردن سازمان‌های اداری بود، در حالی که حکمرانی نوین رویکرد کاملاً متفاوتی را برگزیده است. در گذشته این طور مطرح می‌شد که سه اشکال عمده دیوان سالاری عبارت‌اند از: گسترش صلاحیت اداره، احاطه شدن توسط منافع خاص، و ناکارآمدی. برای این سه اشکال سه راه حل پیشنهاد می‌شود: اول،

محدود کردن سازمان‌های اداری به عملیات اجرایی به جای سیاست‌گذاری؛ دوم، جذب و استخدام کارمندان بر مبنای قابلیت‌های حرفه‌ای به جای گرایش‌های سیاسی و سوم، به کارگیری مجموعه‌ای از اصول مدیریت عملی طراحی شده برای حصول اطمینان از کارآمدی عملیات اداری. در این فضا اندیشه مدیریت دولتی متمرکز بود بر سازمان اداری به عنوان مبنای تحلیل، تفکیک دقیق میان بخش عمومی از بخش خصوصی، جدایی میان سیاست‌گذاری و اداره کردن، اولویت دادن به تفاوت روشی میان پاسخگویی اداری و کنترل و تأکید بر مهارت‌های فرمان دادن و کنترل کردن.

این مفاهیم غالباً فقط بر یک نوع از شکل‌های ممکن عمل عمومی قابل اعمال بودند، یعنی حکمرانی مستقیم (عرضه مستقیم کالا و خدمات دستگاه‌های دولتی)، در حالی که در حال حاضر این روش فقط یکی از شیوه‌های برخورد با پدیده‌های اجتماعی است.

در مقابل، حکمرانی نوین رویکرد دیگری را اتخاذ کرده است. نکته مهم در این رویکرد این مفهوم است که بسیاری از برنامه‌های مختلف دولتی، تعداد کلی از ابزارها و شیوه‌های اصلی را به کار می‌گیرند، بدون توجه به حوزه‌ای که از ابزار موصوف در آن استفاده کرده‌اند. به علاوه، این ابزارها عوامل متعددی را در فرآیند بکارگیری درگیر می‌کنند و نقش هر یک از این بازیگران با توجه به نوع ابزار به کارگرفته شده تعیین می‌شود. هر یک از این بازیگران منظر، عادات، فرآیندهای اجرایی استاندارد، مهارت‌ها و انگیزه‌های مربوط به خود را دارند و انتخاب ابزار مناسب در نتیجه حاصله مؤثر است. از این منظر تفکیک کلاسیک میان اجرا (اداره کردن) و سیاست‌گذاری (خط مشی‌گذاری) در عمل کارساز نیست. به علاوه، انتخاب ابزار فقط یک انتخاب تکنیکی نیست، بلکه تصمیمی سیاسی، فرهنگی و حتی ایدئولوژیک نیز هست.

#### ب - از «سلسله مراتب» به سوی «شبکه»

به دلیل مشخصه غیر مستقیم بودن ابزارها، ایجاد تعامل میان سازمان‌های اداری و انبوهی از بازیگران شخص ثالث «مستلزم» سازماندهی شبکه‌هاست.

بنابراین، سازمان‌های عمومی بر خلاف گذشته کنترل مستقیمی بر نحوه اجرای برنامه‌هایشان نخواهند داشت. مسائل دیگر مربوط به اداره داخلی سازمان‌های اداری از قبیل نظام‌های استخدامی، فرآیند بودجه‌بندی، ساختارهای سازمانی و پویایی نهادی اهمیت کمتری در موفق شدن برنامه‌های عمومی پیدا کرده‌اند. مسئله مهم، پویایی داخلی و ارتباط بیرونی با انبوهی از اشخاص ثالث اعم از حکومت‌های محلی، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها، کلینیک‌ها، شرکت‌ها، صنایع، مالکان اراضی، بانک‌های تجاری، ... است که در حال حاضر در مسئولیت اجرای برنامه‌های عمومی با سازمان‌های دولتی شریک‌اند. به علاوه، میان «خصوصی‌سازی» و «بازآفرینی دولت» (نظریه مدیریت نوین دولتی) نیز تفاوت وجود دارد. هر دوی آنها به اهمیت روش‌های غیر مستقیم پی برده‌اند، ولی در خصوصی‌سازی سعی می‌شود که بخش خصوصی جایگزین دولت شود، در حالی که بازآفرینی دولت راهی برای باانگیزه کردن و تحریک دولت است.

عامل اصلی کارآمدی دولت عبارت است از خصوصی‌کردن، یعنی کاستن از اندازه دولت، انتقال مسئولیت به بخش خصوصی و ایجاد بخش خصوصی که انگیزه بیشتری برای اجرای برنامه‌های عمومی دارد. در مقابل، نظریه «مدیریت نوین دولتی» روش دیگری را در پیش گرفته است. بر اساس این نظریه سعی می‌شود با قرار دادن مدیریت دولتی در معرض رقابت، آن را کارآمدتر و پاسخگوتر کند، یعنی اداره کردن بخش دولتی با الگوی مدیریت بخش خصوصی.

اما حکمرانی جدید به جای تأکید بر نحوه مدیریت داخلی سازمان‌های عمومی به شبکه بازیگرانی تأکیدی کند که هر روز به هم وابسته‌تر می‌شوند. شبکه مزایایی دارد، ولی ایجاد کردن آن با مشکلاتی نیز روبرو است. این شبکه بر مبنای دو نظریه مبتنی است: «نظریه اصیل - نماینده» و «نظریه شبکه».

آنچه در نظریه اصیل - نماینده مدنظر ما ست پارادوکسی است که در رابطه میان اصیل‌ها و نماینده‌ها در روابط قراردادی یا دیگر ترتیبات با شخص ثالث ظهور می‌کند. حکمرانی شخص ثالث نیز با این مسئله روبروست. با اینکه اصیل تلاش می‌کند نماینده را کنترل کند، به مرور نماینده دست بالاتر را خواهد گرفت، زیرا

نماینده با اطلاعات بیشترش در مقایسه با اصیل درباره آنچه انجام می‌دهد فرصت زیادی برای شانه خالی کردن از وظایفش دارد. تنها راه اصیل برای اجتناب از چنین وضعیتی این است که دستیابی به اطلاعات بهتر را در چگونگی عملکرد نماینده تضمین کند، ولی این کار هزینه دارد. بنابراین، اصیل باید توازنی میان سطح کنترلی که مورد نظر او است و سطحی که می‌تواند به آن دست یابد برقرار کند. بر اساس نظریه شبکه، بازیگران به هم وابسته‌اند و هیچ بازیگری به تنهایی نمی‌تواند خواسته خود را اجرا کند. بدین ترتیب، هر ابزاری بازیگران مخصوص به خود را با ویژگی خاص هر کدام دارد و انتخاب یک ابزار به مفهوم انتخاب شبکه خاصی از فعالان است.

پ - از «بخش عمومی علیه بخش خصوصی» به سوی «بخش عمومی به علاوه بخش خصوصی»

حکمرانی جدید نگاه تازه‌ای به رابطه میان دولت و دیگر بخش‌ها دارد. بر اساس رویکرد سنتی مدیریت دولتی، تنشی میان بخش عمومی و بخش خصوصی وجود دارد، زیرا اولی به دنبال منفعت عمومی و دومی به دنبال منفعت شخصی است. در این تقسیم‌بندی بخش عمومی به دلیل انحصار در استفاده موجه از اجبار از بخش خصوصی متمایز می‌شود. بدین ترتیب سازمان‌های عمومی نماینده حاکمیت بودند، زیرا از جانب عموم اقدام می‌کردند. این تقسیم‌بندی مبنای نظریه خصوصی سازی نیز هست.

بر اساس الگوی حکمرانی جدید، همکاری جای خود را به رقابت داده است. به علاوه، در بخش خصوصی نیز گروه‌های غیر انتفاعی حضور دارند که به دنبال منفعت شخصی خود نیستند و اهداف عمومی را دنبال می‌کنند.

ت - از روش «فرمان و کنترل» به سوی «مذاکره و اقتناع»

بر اساس نظریه سنتی مدیریت دولتی، روش «فرمان و کنترل» شیوه غالب برای اجرا کردن برنامه‌های عمومی است. در این شیوه فرض می‌شود که عمل عمومی را سازمان‌های سلسله‌مراتبی که حلقه اتصال آنها زنجیره‌ای از فرمان‌هاست اجرا

می‌کنند. اما در نظریه حکمرانی جدید اعتقاد بر این است که در دنیای شبکه‌ای امروز روش فرمان و کنترل دیگر مناسب نیست.

با توجه به وابستگی متقابل بازیگران به یکدیگر روش «مذاکره و اقناع» جایگزین روش فرمان و کنترل شده است، نه تنها در مرحله خط مشی‌سازی، بلکه در مرحله اجرای خط مشی‌ها. مدیران دولتی بایستی یاد بگیرند که چگونه باید از طریق ایجاد تمایل در بازیگرانی که کنترل کاملی بر آنها ندارند به اهدافشان برسند.

### ث - از «مهارت‌های مدیریتی» به سوی «مهارت‌های توانمندسازی»

مهارت‌های مدیریتی برای اداره کردن مجموعه بزرگی از کارمندان در یک نظام سلسله‌مراتبی به کار می‌رود. این مهارت‌ها شامل برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی، استخدام عمومی، هدایت، هماهنگی، گزارش‌دهی و بودجه‌بندی است. بر اساس مدل مدیریت جدید دولتی، مهارت ایجاد رقابت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، ولی نظریه حکمرانی جدید از این مهارت‌ها به مهارت‌های توانمندساز گذار می‌کند، مهارت‌هایی که برای درگیر کردن شرکایی که در یک شبکه افقی صف کشیده‌اند ضروری است تا این صاحبان سهام را در وضعیت وابستگی متقابل به سوی یک هدف مشترک سوق دهند. سه مهارت عمده در این زمینه ضروری است.

#### ۱) مهارت‌های فعال‌سازی

در وهله نخست، حکمرانی جدید مستلزم مهارت‌های فعال‌سازی است، مهارت‌هایی که برای فعال ساختن شبکه بازیگران اجتناب‌ناپذیر است. بسیاری از ابزارهای این حکمرانی فرصت مشارکت اشخاص ثالث را برای برخورد با مسائل عمومی فراهم می‌سازند، ولی اشخاص ثالث را مجبور به مشارکت و استفاده از این فرصت‌ها نمی‌کنند. بنابراین، مدیران دولتی باید نقش فعال‌ساز و تحرک‌بخش را بازی کنند، برای عرضه این فرصت‌ها بازاریابی کنند و شرکای احتمالی را ترغیب به همراهی کنند. مثلاً باید پیمانکاران ذی‌صلاح شناسایی و برای شرکت در مناقصه ترغیب شوند، بانک‌ها باید تحریک شوند تا در برنامه‌های تضمین وام مشارکت کنند، شرکت‌های خصوصی از مزایای مالیاتی اطلاع یابند. البته، فعال ساختن شبکه را علاوه بر دولت ممکن است سازمان‌های

غیرانتفاعی نیز انجام دهند.

## ۲) مهارت‌های هماهنگی (ارکستری)

این مهارت رهبر ارکستر است که نوازندگان ماهر را به نحوی هماهنگ نماید که وظیفه خود را به وقت انجام دهند تا نتیجه‌ای مطلوب حاصل شود و نه صدایی دلخراش. بدیهی است که رهبر ارکستر این وظیفه را با نواختن همه آلات موسیقی نمی‌تواند انجام دهد. او بیشتر یک توانمندساز است تا یک نوازنده.

## ۳) مهارت‌های تغییر دادن

حکمرانی جدید مستلزم داشتن مهارت تغییر دادن از طریق دادن پاداش و اعمال مجازات است تا بدین وسیله همکاری بازیگران وابسته را در یک شبکه پیچیده جلب کند. مثلاً با دادن کمک‌های مالی بلاعوض (سوسپید)، بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری در متروی شهری ترغیب می‌شود. مسئله اساسی در حکمرانی جدید این است که معین‌شود چه ترکیبی از پاداش‌ها و مجازات‌ها می‌تواند به تغییر رفتار بازیگران بینجامد. (سالامون، ص ۴۸)

## مقررات‌گذاری به عنوان ابزار محوری در دولت‌های نوین

بر اساس روایت یکی از نویسندگانی که سعی در شناساندن پدیده «دولت مدرن» و سپس رابطه آن با اقتصاد داشته است (پی‌یر سون، ص ۹۷)، نقش‌های دولت رادر اقتصاد می‌توان در عناوین زیر خلاصه نمود:

- اول: دولت به عنوان مالک<sup>۱</sup>
- دوم: دولت به مثابه تولیدکننده<sup>۲</sup>
- سوم: دولت به منزله کارفرما<sup>۳</sup>
- چهارم: دولت در نقش «مقررات‌گذار»<sup>۴</sup>

۱. Owner
۲. Producer
۳. Employer
۴. Regulator

پنجم: دولت به عنوان توزیع کننده<sup>۱</sup>

ششم: دولت به عنوان سیاست گذار<sup>۲</sup>

یکی از مهم ترین موارد عقب نشینی دولت از نقش خود به عنوان تولید کننده مستقیم محصولات و خدمات و مالک ابزارها و نهادهای تولید، رشد فزاینده ابزارهای «مقررات گذاری» است که از طریق آن دولت در صدد اعمال نظارت مستمر خود بر وظایف و کارکردهایی است که از آن محروم شده است. به طور کلی، مقررات گذاری را می توان به روش هایی تعریف کرد که به وسیله آنها دولت از طریق ابزارهای اداری یا قانون گذاری (و به ویژه از طریق وضع مقررات اداری، آیین نامه ها و استانداردها توسط سازمان های اداری و مؤسسات عمومی) در اقتصاد مداخله می کند تا رفتار بازیگران بازار را کنترل و تنظیم کند. در این مفهوم دولت ها همواره بازارها را تمشیت و تنظیم<sup>۳</sup> می کرده اند.

در گسترده ترین مفهوم از مقررات گذاری، دولت ها بر بسیاری از محصولات و خدماتی که در بازارها عرضه می شوند نظارت دارند. همچنین در مواردی بر نرخ - داری این محصولات و خدمات نیز اعمال نظر می کنند. دولت ها چارچوب کلی مالکیت، قرارداد، مبادله و مسئولیت مدنی (شبه جرم) را تعریف می کنند که بدون آنها بازار نمی تواند فعالیت کند. دولت ها نرخ بهره، ساعات باز بودن مغازه ها، حداقل سن کارگران و میزان ساعات کار را در کارگاه ها تعیین می کنند. اقسام خاصی از مشاغل را ثبت و با صدور پروانه، از کار آنها بی که بدون پروانه کار می کنند جلوگیری می نمایند و تعهداتی را بر صاحبان اصناف، حرفه ها و مشاغل تحمیل می کنند. دولت ها برای حمایت از مصرف کنندگان قانون گذاری می کنند، اطلاعات و شیوه های تبلیغات را سامان می دهند، از کیفیت محصولات خوراکی و دارویی حمایت و برای کنترل آلودگی محیط زیست نظام کنترلی تأسیس می کنند. دولت ها بر بازارهای مالی، بانک ها و بیمه ها نظارت دارند و قواعد فعالیت آنها را تعیین می کنند. دولت حتی مقرراتی را برای چگونگی استفاده از املاک خصوصی وضع می -

۱. Distributor

۲. Policymaker.

۳. Regulate.



کند، نظام‌ها و مقررات ساخت‌وساز را تصویب و بر اجرای آنها نظارت می‌کند و حتی در نحوهٔ اجاره دادن منازل و اماکن تجاری نیز مداخله می‌کند.

همهٔ این اقدامات در گسترهٔ مفهومی «مقررات‌گذاری» به معنای موسع آن می‌گنجد. با اینکه برخی از این مداخلات ممکن است ابتدا با هدف اجتماعی صورت گیرد، عمدتاً با انگیزه‌های اقتصادی و برای جبران کاستی سازوکار بازار اعمال می‌شوند یا حداقل بی‌تردید آثار اقتصادی انکاری ناپذیر می‌دارند.

دولت‌ها سه حوزهٔ «ورود به بازار»، «قیمت‌ها» و «فرآورده‌ها» را در ارتباط با بنگاه‌های خصوصی مقررات‌گذاری می‌کنند. اما از آنجایی که مقررات‌گذاری دولت‌ها خطر مداخله و محدودکردن آزادی‌های عمومی را در بر دارد، فرآیند مقررات‌گذاری باید کاملاً دموکراتیک باشد. به همین دلیل به عنوان یک تجربه، مقررات‌گذاری اقتصادی در ایالات متحده معمولاً با عبارات «مقررات‌گذاری دموکراتیک»<sup>۱</sup> توصیف شده است. (پلاست، ص ۱۵)

دولت‌ها در ساختار جدید خود نیازمند ابزارهایی توسعه یافته، متنوع و تخصصی برای رویایی با پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی هستند. در تقسیم‌بندی مرسوم می‌توان ابزارهای اجرایی و اداری دولت را در سه گروه «ابزارهای داوطلبانه»، «ابزارهای اجباری» و «ابزارهای نیمه‌اجباری - نیمه داوطلبانه» (ترکیبی) دسته‌بندی نمود. مقررات‌گذاری یکی از ابزارهای اجباری دولت محسوب می‌شود.

## انواع مقررات‌گذاری

ماهیت مقررات بر اساس اقتصادی یا اجتماعی بودن تا حدی متفاوت است. مقررات‌گذاری اقتصادی،<sup>۲</sup> قیمت، کیفیت و حجم تولید یا میزان بازگشت سرمایه یا ورود شرکتی به صنعتی خاص یا خروج از آن را کنترل می‌کند. هدف از مقررات-گذاری اقتصادی غالباً اصلاح عدم تعادل‌هایی است که ممکن است در نتیجهٔ عملکرد نیروهای بازار حاصل شود.

۱. Democratic Regulation

۲. Economic Regulation

مقررات گذاری اجتماعی<sup>۱</sup> به مقوله کنترل در مسائلی مانند محیط زیست، ایمنی، بهداشت، امنیت و پدیده‌های اجتماعی مانند انواع تبعیض‌ها در محل کار، اشاره دارند. این مقررات بیشتر با رفاه فیزیکی و روانی به منظور جلوگیری از صدمه و آسیب به شهروندان سروکار دارند. برخی از انواع مقررات اجتماعی عبارتند از: مقررات ناظر بر ایمنی و بهداشت کالاها، مصرفی، دارویی و غذایی، خطرات شغلی، خطرات مرتبط با آب، آلودگی هوا، آلودگی صوتی و تبعیض جنسیتی یا قومی. حفاظت از محیط زیست هر دو نوع مقررات گذاری اجتماعی و اقتصادی را در بر دارد، زیرا منشأ مشکلات مربوط به آن، معمولاً ماهیت اقتصادی و تأثیرات منفی آنها غالباً ماهیت اجتماعی دارند. مقررات گذاری اجتماعی بر خلاف مقررات گذاری اقتصادی، بر صنعت خاص (مثل بانک‌ها یا مخابرات) تأکید ندارند، بلکه کانون توجه آنها مشکلات یا کارکردهای وسیع‌تر مثل آلودگی، ایمنی یا امور اخلاقی است. لذا این مقررات ممکن است چند صنعت را در بر بگیرند و در قلمرو چندین سازمان دولتی باشند.

### مزایا و معایب مقررات گذاری

مقررات گذاری چندین مزیت دارد. نخست، اطلاعات مورد نیاز برای تدوین مقررات، در مقایسه با ابزارهای داوطلبانه و ترکیبی کمتر است و دولت نیاز ندارد که پیشاپیش از اولویت‌های عوامل ذیربط اطلاع داشته باشد. مثلاً دولت می‌تواند درباره میزان مجاز آلودگی، استاندارد تدوین کند و از عوامل ذیربط انتظار تبعیت داشته باشد. دوم، زمانی که اقدام خاصی کاملاً نامطلوب تشخیص داده شود، مثل فیلم‌های غیر اخلاقی یا خشن، تدوین و تصویب مقرراتی در مورد ممنوعیت خرید و فروش آنها آسان‌تر از یافتن روش‌هایی برای جلوگیری از تولید و توزیع آنهاست. سوم، اگر دولت همه اطلاعات مربوط را در اختیار داشته باشد و دقیقاً بداند که به دنبال چه هدفی است، مقررات از نظر اداری، در مقایسه با سایر ابزارها اثر بخش‌تر هستند. چهارم، مقررات گذاری به دلیل قابلیت پیش‌بینی بیشتر، امکان هماهنگی بهتر تلاش‌ها

---

۱. Social Regulation

و برنامه‌ریزی را فراهم می‌سازد. پنجم، قابلیت پیش‌بینی مقررات باعث می‌شود که در مواقع بحرانی که عکس‌العمل فوری مورد نیاز است، ابزار سودمندی باشد. ششم، مقررات در مقایسه با دیگر ابزارها مانند یارانه و انگیزه‌های مالیاتی، کم‌هزینه‌تر است. در صورت استفاده از مقررات، فقط یک سازمان اداری مورد نیاز است که آنها را اعمال کند. نهایتاً زمانی که عامه مردم، خواهان اقدامی سریع و مشخص از دولت باشند، مقررات می‌تواند ابزارهای سودمندی تلقی شود.

مقررات‌گذاری در عین حال، نارسایی‌هایی نیز دارد. نخست، مقررات غالباً فعالیت‌های داوطلبانه یا بخش خصوصی را منحرف می‌کند و باعث کاهش کارایی اقتصاد می‌شود. مقررات‌گذاری ناظر بر قیمت و تخصیص مستقیم، عملکرد عوامل مؤثر در عرضه و تقاضا را محدود می‌سازند و بر سازوکار قیمت تأثیر می‌گذارند. براین اساس، گاهی باعث انحرافات اقتصادی غیرقابل پیش‌بینی در بازار می‌شوند. مثلاً محدودیت در زمینه ورود به بخش‌های صنعتی یا خروج از آنها می‌تواند باعث کاهش رقابت شود و بر قیمت‌ها تأثیر منفی بگذارد. دوم، گاهی مقررات برای تأمین امنیت بازار برای شرکت‌های موجود و محدود ساختن فرصت برای آزمون بازار از سوی دیگر شرکت‌ها مانع از نوآوری و پیشرفت‌های فنی می‌شوند. سوم، اغلب مقررات انعطاف‌ناپذیرند و امکان در نظر گرفتن شرایط خاص را نمی‌دهند. این ویژگی به تصمیمات و پیامدهایی منجر می‌شود که مورد توجه واضعان مقررات نبوده است. مقررات اجتماعی اساساً مشکل‌آفرین هستند. در بسیاری از موارد، مشخص کردن موارد پذیرفته، تحت مقرراتی خاص، تقریباً ناممکن است. به عنوان مثال، به کارگیری عبارتهایی مانند داروهای «سالم و مؤثر» ابهام‌فراوانی دارد. بنابراین، در صورت مشخص شدن مقررات خاصی، با پدید آمدن اوضاع جدید، این استانداردها کاربرد نخواهند داشت. چهارم، از نظر اداری، وضع مقررات برای کلیه فعالیت‌های نامطلوب ممکن نیست. به عنوان مثال، در جهان میلیون‌ها آلوده‌کننده وجود دارد. حال اگر این ابزار برای تحقق اهداف اداره استفاده شود، باید برای هر یک از آلوده‌کننده‌ها مقرراتی ویژه وجود داشته باشد. سرانجام، ممکن است هزینه اعمال این ابزار در سازمان‌های اداری مقررات‌گذار زیاد باشد. هزینه‌های کسب

اطلاعات، تحقیق، بررسی و تعقیب و پیگرد متخلفان می‌تواند ارقام بالایی را شامل گردد. (هاولت، ص ۱۴۳)

### نتیجه

در ابتدای گزارش از دیدگاه اقتصادی نقش و کارکرد دولت تشریح شد با این مقصود که چارچوبی برای تحلیل و ارزیابی نقش دولت در اقتصاد ایران در سالهای گذشته و همچنین سالهای آتی فراهم سازد. عرضه کالاهای عمومی، رفع انحصارها، تنظیم تأثیرات بیرونی و عدالت اجتماعی از جمله مواردی هستند که سازوکار بازار به خودی خود نمی‌تواند عهده دار آن شود. دولت اگر بخواهد نقش مؤثری داشته باشد باید فعالیت خود را در چارچوب نکات فوق محصور کند و بر این امور متمرکز شود. رشد اندازه دولت الگوی عام و فراگیری در کشورهای مختلف بوده است و کشور ما از این حیث استثنا نیست. نکته مهم این است که مداخلات غیربودجه‌ای و غیرمؤثر دولت در اقتصاد ایران بسیار فراگیر و گسترده بوده است که انتظار می‌رود این روند در آینده اصلاح شود. خصوصی سازی بنگاه‌های دولتی و تمرکز بر اداره مؤثر سازمان‌های دولتی برای ارائه کالاهای عمومی و مقررات‌گذاری شایسته، تنها راه پیش روی دولت برای تسهیل فعالیت بخش خصوصی است. تنها در چنین بستری است که بخش خصوصی می‌تواند رشد و توسعه برونزا و پایدار را به ارمغان آورد.

### منابع و مراجع :

- KAdelman, Irma "The Role of Government in Economic Development", Working Paper, No. ۸۹۰, May ۱۹۹۹, available at <http://are.berkeley.edu/~adelman/finn.pdf>
- Gwartney, James and Robert "Lawson" Economic Freedom of the World: ۲۰۰۷ Annual Report, Economic Freedom Network, ۲۰۰۷
- Drazen, Alen. Political Macroeconomics, Princeton University Press, ۲۰۰۰.
- Mueller, Dennis C. Public Choice III, Cambridge University Press, ۲۰۰۳.
- Varian, Hall. Intermediate Microeconomics, Prentice Hall, ۲۰۰۲.
- Lester M. Salamon. "The New Governance and the Tools of Public Action: An Introduction", in "The Tools of Government, A Guide to the New Governance", Edited by

- Lester M. Salamon, Oxford university presses, ۲۰۰۲, pp. ۱-۴۸.
- Pierson, Christopher, the modern state, Routledge, ۱۹۹۶, p. ۹۷.
- Greg palest, Democracy And Regulation, Pluto, ۲۰۰۳, p ۱۵.
- باز محمدی، حسین و اکبر چشمی اندازه دولت در اقتصاد ایران، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران: اداره بررسی های اقتصادی، ۱۳۸۵.
- سرزعی، علی. مبانی تحلیل اقتصادی، آریانا، ۱۳۸۷.
- نیلی، مسعود. اسلایدهای اقتصاد ایران، دانشگاه شریف (دانشکده اقتصاد و مدیریت)، ۱۳۸۳.

